

مسیحای بابل

علیرضا ابراهیم

کوروش از معدود چهره‌های برجسته ایران باستان است که توانسته دو وجهه متمایز دین‌مداری و دولت‌سالاری را در خویش جمع کند یا حداقل بسیاری منابع همزمان و متاخر وی چنین تصویری را از او ترسیم کرده‌اند. پس از زرتشت، ایرانیانی که با تعالیم وی آشنا بودند، همواره انتظار داشتند که پادشاه خادم دینی آنها نیز باشد. شاید زرتشت تولیدکننده چنین رویکردی در اجتماع نبود، ولی قطعاً در قوت بخشیدن به آن سهم بسزایی ایفا کرد. دین‌یارانی که پس از وی آمدند هم به این لحاظ موید او بودند. به عبارت دیگر، علی‌رغم تغییر و تبدل برخی از تعالیم زرتشت، خادمان آیین وی با هر انگیزه‌ای که بود - اعم از مادی یا معنوی - به این نکته واقف بودند که پیوند دینداری و شهرداری ضامن نوعی مشروعیت اجتماعی است و اصولاً در آیین زرتشتی متقدم آنچه تحقق آموزه‌های دینی را تضمین می‌کرد، پذیرش ارزشهای دینی از سوی حاکم جامعه بود. در تعاریف ابدی‌آلی که از مدینه فاضله ارائه می‌شد، لوح آرمانگرایی دینی در تعامل دینداری و شهرداری در فرد حاکم تبلور می‌یافت؛ همان چیزی که در عبارت ساده اما پرمعنای اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی آمده است: «دین مایه نوام ملک است و ملک مایه نوام دین».

به هر روی پادشاهانی که بعد از دوران زرتشت بر اریکه

قدرت تکیه زدند، به این میراث زرتشت بی‌توجه نبوده و از ارزش آن به لحاظ وسیله‌ای برای کسب مشروعیت مدنی مطلع بودند. اما یکی از سلاطین ایرانی که بسیار زیرکانه از این موضوع کمال استفاده را نمود، کوروش دوم هخامنشی - موسوم به کوروش بزرگ - بود. در این مقاله بعد از اشاره‌ای مختصر به زندگانی او، یک فراز مهم از دوران سلطنت وی یعنی تسخیر بابل مورد بررسی قرار گرفته و موارد بهره‌گیری او از باورهای دینی در حرکت‌های سیاسی و نظامی عنوان خواهد شد. کوروش فرزند کمبوجیه اول، نوه کوروش اول، نتیجه «چیش پیش» و نبیره هخامنش جد بزرگ و بنیانگذار هخامنشیان است.

او در دوره حکومت خود یعنی از ۵۵۹ قبل از میلادالی ۵۲۹ قبل از میلاد ابتدا بر ممالک جنوب غربی ایران - سرزمین انشان - تسلط یافت. سپس در ۵۵۰ قبل از میلاد کنترل سرزمین مادها را به دست گرفت. در ۵۴۶ قبل از میلاد کراسوس یونانی را شکست داده، لیدیه را فتح کرد، اما تسخیر آسیای صغیر هنگامی کامل شد که شهرهای یونانی یک به یک توسط سپاه وی سقوط کردند. او در ادامه فتوحاتش، بین‌النهرین - بابل - و سپس ممالک شرق و شمال شرقی ایران را نیز به زیر سلطه خویش درآورد. ضمناً در مقابله با بربرها نیز موفقیت‌هایی حاصل کرد و البته در یکی

از همین جنگها بود که کشته شد. او ایرانیان را متحد کرده و بزرگترین امپراطوری شناخته شده را تشکیل داد.

از کتیبه‌های باقی‌مانده پارسهای هخامنشی چنین برمی‌آید که وی تمایل زیادی به جهانی کردن شاهنشاهی خود داشته است. آن هم از طریق تشکیل ملتی واحد، یعنی پارسها همراه با مادها و احتمالاً ایلامیان و کلدانیان - بابلیها. این گرایش از طریق مصادیق زبان‌شناختی و استفاده از واژگان وام گرفته شده در متون کتیبه‌ها قابل حدس است. تمدن واژگان بیگانه به حدی است که نوعی زبان آمیخته را ایجاد می‌کند. این امر ابتدا نشانه تنوع و سپس نمایه تسامح فرهنگی است. ظاهراً کوروش مسئله تنوع را به مدد تسامح حل کرده است و برعکس تمایلش به وحدت جغرافیای سیاسی، گرایش چندثانی به وحدت فرهنگی و دینی نداشته و به نظر، همین رویکرد است که شالوده محبوبیت تاریخی وی را فراهم آورده است. برخی نویسندگان یونانی مثل گزنفون، کوروش را سرمشق پادشاهان می‌دانستند و ضمناً خاطره مثبت کتاب مقدس، او را در ذهن اروپاییان ماندگار کرد. خود کوروش نیز با ثبت تجربه شیرین خویش در قالب لوحه و کتیبه، آن را برای آیندگان به عنوان سرمشق بر جای نهاد.

در مورد دین کوروش سخنان بسیاری شنیده می‌شود، اما در کل این مسئله مطرح است که آیا هخامنشیان تعالیم زرتشت را پذیرفته‌اند یا خیر؟ چرا که در کتیبه‌های آنان هیچ اشاره‌ای به

امشاسپندان نمی‌شود. مضاف بر این، ذکر اهورامزدا هم نشان زرتشتی بودن آنها نیست، زیرا اهورامزدا یک خدای پیش‌زرتشتی و اصولاً بخشنده تاج و تخت است. اما نکته جالب در سخنان و تواریخ متناسب به کوروش این است که وی تقریباً به همه خدایان غالب و برتر سرزمینهای مفتوح خود احترام می‌گذاشته است؛ و اگر این را از سر کثرت‌گرا بودن او ندانیم، حداقل نشان از زیرکی و درایت وی در برخورد با معتقدات دینی ملل مغلوب و استفاده از تسامح دینی در جهت کسب مقبولیت عمومی دارد. برای نمونه، در «کتاب عذرا» از مجموعه کتاب مقدس جمله‌ای از کوروش منقول است که گویا الوهیت یهوه را کاملاً قبول دارد و او را عطاکننده و خدای آسمانها می‌داند. او همین برخورد را با «مردوک»، خدای بزرگ بابل دارد و صراحتاً وی را خدای خویش خوانده و به ستایش او اقرار می‌کند. به هر صورت مذهب کوروش هر چه بوده، یک امر مسلم است و آن اینکه او با امواجی از یک تفکر دینی مواجه بوده که براساس آن، حکومت را تنها هنگامی مشروع می‌داند که مورد تایید خدا (یا خدایان) باشد. ریشه‌های این تفکر را یا باید در تعالیم زرتشت جست‌وجو کرد که پادشاه را ملزم

می‌کند بر طبق آشا - نظام شریعت - رفتار کند تا از یاری اهورامزدا و به تبع آن، از جامعه مومن به اهورامزدا برخوردار باشد یا در تفکر پس از زرتشت که شهریاران صاحب فره الهی را ایده‌آترین حکمرانان می‌دانند. به هر حال در مهمترین اثر مکتوب باقی‌مانده از کوروش، یعنی «استوانه کوروش» این تاثیر و تاثیر کاملاً مشهود است. این لوحه در کنار «لوحه تاریخ نبوتی» و «لوحه مدح‌نامه» همراه با کاتب مقدس و آثار مورخانی همچون هرودوت و گزنفون مهمترین اسناد دست اول برای بررسی عملکرد کوروش در فتح بابل است.

لوحه استوانه‌ای شکل مزبور به دستور کوروش و به خط بابلی با اصطلاحات بابلی نوشته شده است. جنس آن از خاک رس بوده و ۴۵ سطر دارد و هم‌اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. قبیل از کشف آن در بابل، از طریق قسمتهایی از کتاب مقدس از وجود آن مطلع بودند. ما پیش از مرور قطعاتی از آن به ترسیم دورنمایی از بابل و اوضاع آن می‌پردازیم.

بابل شهری تاریخی است که در کرانه شرقی فرات و در ۳۴ کیلومتری بنادان فلی واقع شده و معنای اسم آن «دروازه خدای الهی» است. این مکان در قدیم ایلام دارای چراگاههای وسیع و سرسبز بود و آن را «شعنا» می‌نامیدند. اما سرزمین کلدانیان نیز خوانده می‌شد چرا که از حدود ۶۰۰ قبل از میلاد به این سو پایتخت کلدانیان بود. بابل از نظر معماری بی‌نظیر و به جهت دفاعی نفوذناپذیر می‌نمود. مردم آن صاحب مدنیت پیشرفته‌ای بوده‌اند که رواج نوعی سیستم بانکداری در آن شاخص است. علم نجوم و پیشگویی براساس آرایش ستارگان در میان آنها مرسوم بود. ملیتهای مختلف در آنجا ساکن بوده‌اند، اما ظاهراً پارسها و ایلامیها در اکثریت بوده و به آن ناحیه حالتی دوزبانه داده بودند. معروفترین چهره ملی ایشان در قرن ششم قبل از میلاد «نبوکد نصر» است که آشوریان را مغلوب ساخت. او بخش اعظمی از نیمه اول این سده را بر تخت نشست و در سال ۵۵۶ قبل از میلاد بود که نبوتی در جای او تکیه زد. نبوتی نقطه مقابل شخصیت کوروش در فتح بابل است.

از نظر دینی بابلیان آن دوره به «الاهگان مختلف قائل بودند که در راس آنها مردوک قرار داشت. پل یا مردوک خدایی بود که سابقه سومری داشت، ولی بعدها از زمان هامورابی در قرن ۱۸ قبل از میلاد در بابل رسمیت می‌یابد. خدایی که اصولاً وجهه سیاسی داشت، چرا که در مقام خود بدکاران را مجازات کرده و با پیروانش مهربان است. قرائن بعدی نشان می‌دهد که ملاک مشروعیت پادشاهان بابل میزان احترام آنها به مردوک است. بابلیها مجسمه‌های



الهگان را در عبادتگاههای خاص آنها قرار داده و ستایش می‌نمودند؛ کاری که از نظر یهودیان به اسارت آمده در بابل نوعی بت پرستی تلقی می‌شد. این عبادتگاهها را شبیه زیگورات می‌ساخته‌اند و به عقیده برخی برج معروف بابل که در کتاب مقدس معروف است، در واقع یک زیگورات بوده است؛ محل مرتفعی که خداوند - مردوک - در بالای آن نافر اعمال آدمیان است. بابل در واقع شهر مردوک است و تجلی شکوه و تعالی او. بر طبق واقع «انوماالیش» او خالق جهان نیز هست. اهالی شهر هر ساله جشن پیروزی اساطیری مردوک بر الهه تامت در جشن می‌گرفته‌اند. ظاهراً یکی از دلایل نارضایتی مردم در آستانه ورود کوروش، اعمال پادشاه بابل در برگزاری این جشن بوده است.

اقتدار مردوک در دوره نبونید با یک چالش روبه‌رو می‌شود، زیرا وی مجسمه خدایان شهرهای دیگر را از جای خود برداشته و به بابل می‌آورد. حضور الهگان جدید متضمن انجام مناسک خاص آنها بوده، لذا معابدی نیز برای این خدایان برپا گردید و آیینهای مربوط به آنها اجرا می‌شد.

طبیعی است که مراسم جدید، سنتهای مردوکی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد البته توجه نبونید در کتیبه خودش این است که به دستور شخصی مردوک -

که در خواب به او صادر شده - مامور به این کار شده است. الهه دیگری که بیش از همه مورد توجه نبید بوده، «سین»، خدای ماه است. اگر برخی توضیحات منابع یهودی در این مورد را اغراق

بدانیم، ولی باید گفت که بعضی بخشهای کتیبه نبونید این فکر را القا می‌کند که او «سین» را بالاتر از مردوک می‌دانسته است. سین یک الهه خرابی بود از این رو برخی تصور می‌کنند که نبونید برای جلب کمک اعراب در مقابل ایران به رواج سین پرستی مبادرت کرده است. نوشته‌های عهد عتیق هم گواه بر کنار گذاشتن خدایان قبلی بابل و روی کار آمدن الهگان جدید است. طبق شرح کوروش نیز نبونید مراسم قربانی مرتبط با مردوک را متوقف کرده و به قبول وی بدلها را جایگزین مردوک نموده است. بعدها خواهیم دید که چطور کوروش راست یا دروغ خود را مومن و برگزیده مردوک معرفی کرده و برای بازپس‌گیری حق پایمال شده وی به جانب بابل لشکر می‌کشد. اما از آنجا که بخشی از مدارک ما برای توصیف فتح بابل ماخوذ از یهودیان به اسارت رفته در بابل است، جا دارد اشاره مختصری هم به این قوم داشته باشیم.

بعد از حمله نوم کلدانیان به اورشلم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد و تخریب کامل معبد مقدس، عده زیادی از یهودیان - در حدود پانزده هزار نفر - به اجبار کوچانده و در شهر بابل و محله‌ای که در کرانه رودخانه خاپور قرار داشت، ساکن



شدند؛ آنها بعد از مدتی تحمل رنج اسارت به وسیله سیاستهای خاص نبوکد نصر خود را باز یافته و به زراعت و تجارت مشغول می‌شوند. عده‌ای به صرافیه پرداخته و حتی در مناصب درباری مشغول خدمت می‌شوند، اما بعد از گذشت یک نسل برخی از آنها که وطن خود را به یاد نداشتند، ارتباط خویش را با فرهنگ گذشته از دست داده و متأثر از بابلیان به عبادت الهگان آنها پرداختند. اما از نظر پیامبران دوران اسارت، خود همین اسارت به خواست خداوند و انمکاش خشم او از ناسپاسی و عدم توجه یهودیان به موعظت است. تا جایی که ارمیای نبی، نبوکد نصر یعنی فاتح و تخریب‌کننده اورشلیم را برگزیده خداوند می‌داند تا یهود را مجازات کند. اما همین پیامبر ضمناً آزادی قوم را بعد از ۷۰ سال اسارت وعده می‌دهد. اما چه کسی موجد آزادی یهود خواهد شد؟ این سوالی است که باید پاسخ آن را در اوضاع فکری ایرانیان و بابلیان در هنگام سقوط بابل جست‌وجو کرد.

به موضوع فتح بابل حداقل از سه زاویه می‌توان نگریست: کوروش، بابلیها و یهودیان. البته نظرهاک چهارمی هم از طرف مورخین یونانی گشوده می‌شود که خالی از فایده نیست. از نظر کوروش، بابل قلب بین‌النهرین است و پادشاهی همچون او نمی‌توانسته از آن چشم‌پوشد، اما غلبه بر کلدانیان هم کار ساده‌ای نبود. ضمناً پس از فتح بابل باقی‌ماندن در فضای اجتماعی آن نیز شرط است. کوروش دریافته بود که با اعمال تسامح و عفو نسبت به مال مغلوب از برخورداری احتمالی در آینده جلوگیری کند و یک محبوبیت نسبی را برای خود فراهم آورد. طبق استوانه کوروش، این رفتار او خاص همه ملل بود. اما در ظاهر بابل شهری است با مردم متعصب و تنها وعده الغای خراج و پنل و بخششهای شاهانه کفایت نمی‌کند. کوروش بیش از هر چیز به یک بهانه برای حمله نیاز دارد. به تعبیر بهتر نیازمند مشروعیت است.

در ایران هخامنشی مشروعیت پادشاهان منوط به نظر اهورامزداست. با وجود اینکه نظریه مشروعیت اجتماعی و الهی سلطنت در منابع فارسی باستان تنها از کتیبه‌های داریوش به بعد مشاهده شده، ولی کتاب مقدس نشان می‌دهد که این نوع برداشت از سلطنت، قبل از کوروش هم وجود داشته است. ضمن اینکه اصولاً نفس کتیبه‌نویسی و فلسفه آن ایجاد و ابقای مشروعیت است. به هر روی مقبولیت کوروش به‌واسطه برگزیده بودن توسط اهورامزدا شاید در ایران سوال‌برانگیز نباشد و این امر توانسته مشکل او را در جمع‌آوری سپاه لازم جهت حمله به بابل حل کند، ولی اکثریت بابلیان به اهورامزدا باور ندارند. این تضاد ادامه

معابد و برج و باروهای مختلف سپری کرده است و طبعاً چنین تحرکاتی نیازمند ثروت فراوان است و یکی از منابع تامین این هزینه‌ها حتماً پایتخت، یعنی بابل است. افزایش مالیاتها را می‌توان ناشی از این امر دانست. ضمناً حمله کوروش از نظر نئونید امری قریب‌الوقوع بوده و شواهدی در دست داریم که چند سال قبل از فتح بابل، در پی سقوط شهرهای ماد و شمال بین‌النهرین زنگ خطر برای پایتخت کلدانیان هم به صدا درآمده و حتی برخوردهایی هم میان سپاهیان پارسی با وابستگان نظامی بابل روی داده بود. بدین روی جمع‌آوری سپاه و تجهیزات لازم نیز از دغدغه‌های مهم نئونید به شمار می‌رفته است. اما عامه مردم از این زاویه به قضیه نگاه نمی‌کردند. کاهنان معابد سهم عمده‌ای در خطله‌ی به افکار عمومی بازی می‌کردند. از نظر آنها اوضاع نامناسب اجتماع فقط نتیجه خشم مردوک است و بس. طبیعی است که تقویت نئونید سستی‌ز از سوی روحانیان معبد مردوک و تزریق این تفکر در جامعه که با ورود کوروش مشکلات حل خواهد شد، بدون پاسخ نماند. کتیبه‌هایی که از نئونید بر جای مانده، نشان می‌دهد که او نیز متقابلاً برای رویارویی آماده می‌شده است. نوشته‌ها و اعلامیه‌های او در قالب کتیبه در اکثر نقاط بابل نصب می‌شد و وعده شکست کوروش را القا می‌نمود.

او از این کار خود حناقل دو هدف را دنبال می‌کرد: اولاً به طرفداران خودش قوت قلب می‌بخشید و ثانیاً امید ناراضیان و مخالفانش را به فتح بابل توسط کوروش تضعیف می‌کرد. البته اشارات جالبی هم وجود دارد که این تلاشها بی‌نتیجه بوده است، زیرا از یک طرف در آثار باستانی قبل از نئونید چون کتیبه‌های نبوکد نصر، پیش‌بینی شده بود که یک دورگه پارسی خواهد آمد که دستیاران او تنها خدایان خودش هستند و ضمناً در برخی پیشگوییهای یونانیان نیز اشاراتی به فتح پارسیان وجود دارد که حداقل مشاوران نئونید از آنها آگاه بوده‌اند. بدیهی است که کاهنان و مترجمین بابلی مسئله ظهور یک فرد محبوب مردوک را برای وی پیش‌بینی کرده باشند. از این امر مدارکی نیز در دست است. به هر صورت قابل انکار نیست که نئونید با یک جو ناراضی روبه‌رو بود؛ مردمی که از اصلاح درونی ناامید شده و چشم به بیرون از دروازه‌های بابل دوخته بودند. این طمع آنها به فتح کوروش تا حدی مرهون شنیده‌هایشان از سابقه برخورد کوروش با فتوحات بود. چهره‌ای که مردم بابل از وی تصویر می‌کردند، فاتحی مهربان و مقتدر و مومن بود. لذا به نظر می‌رسد این جمله کوروش در کتیبه‌اش که «مردوک قلب بابلیان را مسخر وی ساخت»، چندان دور از واقعیت نباشد. اما ریشه تمرد بابلیان



حضور کوروش در بابل و حتی خود حمله را به مخاطره می‌اندازد. اما همه مشکلات با یک حرکت همزمان مرتفع می‌شود، چرا که کوروش خود را برگزیده مردوک معرفی می‌کند. آن هم برگزیده‌ای که مردوک به سراغش آمده، نه اینکه کوروش به سراغ مردوک برود. طبق ادعای کوروش در لوحه‌اش، مردوک نام وی را اعلام کرده و به نجات‌بخشی و پادشاهی برمی‌گزیند. مردوک وعده می‌دهد که همه سرزمینها در برابر کوروش سر خم کنند و جالب است که دقیقاً لفظ «اعلام نام» در عهد عتیق هم آمده است و چنان که خواهیم دید جزئیات موجود در لوحه با پیشگوییهای عهد عتیق در باب اضمحلال مادها و ایلامیان و یونانیان تطابق دارد. اما چرا کوروش چنین ادعایی می‌کند؟ منطقی‌ترین گزینه این است که او پیش از حمله‌اش کاملاً از جو حاکم بر بابل آگاهی داشته؛ جوی که تشنه ظهور یک منجی است.

کوروش برای جلب هر چه تماثر حمایت عمومی بابلیان «مردوک» را خدای خودش می‌خواند؛ خدایی که کوروش را برگزیده و به او فرمان می‌دهد تا به سمت بابل برود. البته از اینکه کوروش خبر این اردت متقابل و برگزیدگی را پیش از حمله، به گوش بابلیان رسانیده باشد، مدارکی در دست نداریم. ولی بررسی اوضاع موجود پیش از فتح نشان می‌دهد که اهالی شهر حساب خاصی روی شخص کوروش باز کرده بودند.

از متن مدح‌نامه چنین برمی‌آید که ظاهراً برخی واعظان دعا می‌کرده‌اند تا کوروش بیاید و اوضاع را به سامان آورد. جا دارد در اینجا اندکی نزدیکتر اوضاع بابل را از نظر بگذرانیم؛ شهری که با ورود ستمهای جدید دچار نوعی تشویش هویت دینی و فرهنگی شده است. این تشویش با افزایش خراج غله و چهارپایان تشدید گردیده است و به‌نظر می‌رسد حرکت‌های شورش‌گونه‌ای هم بر ضد وضع موجود رخ داده است که با واکنش نئونید روبه‌رو شده که حاصل آن قتل عام عده‌ای از مردم بود. البته این را کوروش می‌گوید و از آنجا که یک فاتح نویسنده کتیبه است، نباید چندان نسبت به گزارش او اطمینان کرد.

باز می‌گردیم به کتاب مقدس. در «رساله ارمیا» آمده است که بابل به لحاظ فرهنگی و اجتماعی بسیار فاسد شده بود. ولی این را هم نمی‌توان گواه بر ظلم و ستم نئونید گرفت، چرا که اولاً در زمان فوت ارمیا و تقارن آن با دوران نئونید تردید است و ثانیاً خود امر بت‌پرستی مردم بابل و پرستش الاهیگان مختلف از دیدگاه یک پیامبر، نماد اعظم فساد است، لذا این تعبیر ارمیا لزوماً بیانگر ظلم و ستم نیست. در اینجا مجبوریم قرائن عقلی را بررسی کنیم.

نئونید بخش عمده‌ای از دوران حکومتش را به ساخت و ساز

را باید در ناراوترین لایه اجتماعی ایشان یعنی یهودیان اسیر جست‌وجو کرد. آنها اقلیتی از شهر هستند که شاید به لحاظ مدنیت و فناوری همپای بابلیان نبودند، اما روشنفکری در آنها قابل ملاحظه بوده است. تاریخ درخشان جهشهای فکری کاتبان و روحانیون یهود در دوران اسارت گواه صادق این مدعاست. به تصور بنده، عمده بسترسازی برای پذیرش کوروش در بابل توسط این قشر انبساطی شد. تطابق مضامین لوحه کوروش و گزارشهای کتاب مقدس موبد این نظر است. با این حال نگاهی اجمالی به اوضاع فکری یهودیان در آستانه فتح بابل خالی از لطف نیست.

اندیشه ظهور مسیحی نجات‌بخش پیش از اسارت بابل هم در قوم یهود وجود داشته است، اما تحول عمده‌ای که در باور مسیحیایی این قوم پیدا می‌شود، این است که شخص مسیحا از یک جنگ‌آور ساده منجی قوم در برابر بیگانه، به یک قیام‌پادشاهی بزرگ و شکوهمندانه خاندان داوود مبدل می‌شود. فردی که به فرمان الهی حکومت شایسته‌ای را بر تپه صیهون بنا خواهد کرد. به عبارت بهتر تا قبل از اسارت مسئله مسیحیایک شکل خاص یهودی داشته ولی بعد از آن اندکی جهانشمول می‌شود و صحبت از اصلاح کل جهان است. حتی بابلیها نیز مشمول نجات‌بخشی می‌شوند.

کوروش از خاندان داوود نبود، اما می‌توانست منتسب به خاندان باشد. این حلقه انتساب را انبیا دوران اسارت به‌تدریج به کوروش بخشیدند. به

عبارت بهتر، آرمان مسیحیایی طوری تعریف شد که در نهایت با کوروش منطبق گردید. پیامبری که در آستانه شروع اسارت قرار دارد، ارمیای نبی است. او قبل از اسارت، قوم خود را از نافرمانی خلدوند - یهوه - ترسانیده، وعده مجزات می‌دهد. قول او محقق شده و قوم بعد از قتل و غارت به اسارت می‌روند. در آنجا او توصیه می‌کند که یهودیان باید تسلیم بابلیها باشند و گردنکشی نکنند، چون خلدوند می‌خواهد و ضمناً وعده آزادی بعد از هفتاد سال را هم صادر می‌کند. آن موقع است که بابلیان ستمگر و مخصوصاً پادشاه آنها مجزات خواهند شد. بدیهی است کوروش می‌توانست به راحتی با ارسال جاسوسان مختلف از چنین مواردی اطلاع یابد و از آنها برای رسیدن به مقاصد خویش کمال استفاده را بنماید.

پیامبر دیگر دوران اسارت، حزقیال نبی است. آنچه از نوشته‌های او برمی‌آید، این است که نجات قوم و بازگشت آنها به شکوه اورشلیم مهم‌ترین دغدغه دوران اسارت است. ولی کالمترین تصویر از مسیحا، در مواعظ اشعیاوی ثانی - موسوم به تبعیدی - ترسیم شده است. موسوعدی که از طرف یهوه نازل می‌شود تا عدالت را برقرار سازد و اسرائیل را احیا کند.

بعدها شاهد هستیم که کوروش دقیقاً به هر سه رکن این تصویر پاسخ می‌دهد: به این صورت که به اعتراف نویسندگان یهودی همچون عذرا، شخص کوروش مقام الهی یهوه را کاملاً پذیرفته و به او احترام می‌نهد، ضمناً با صدور اجازه بازگشت یهودیان به اورشلیم و استرداد اموال غارت شده از معبد مقدس یا حتی کمک برای ساخت مجدد معبد مهم‌ترین قدم را در راه برقراری عنایت و احیای اسرائیل برمی‌دارد.

به هر روی این نکته محرز است که یهودیان از دو جهت منتظر مسیحیای نجات‌بخش بودند: اول تنبیه حاکمان بابلی و دوم رهایی خودشان از اسارت. کوروش در فتوحات قبلی خود اسیران را آزاد ساخته و ایشان را به سرزمین خودشان برمی‌گرداند، لذا جای تعجب نیست که یهودیان چنین انتظاری از وی داشته باشند. اشعیا پیش‌بینی می‌کند که کوروش قوم اسیر را آزاد کرده و اورشلیم را بازسازی خواهد کرد.

این بیانات در فضایی عرضه می‌شد که هنوز زمان میدیدی به فتح بابل مانده است و تبعیدیها در ناامیدی به سر می‌برند و این سوال در ذهنشان موج می‌زند که آیا بت پرستان قوم خلدوند را خواهند بلعید؟ شواهدی در دست است که پیشگوییهای انبیا اسارت در دوران نبوتیید در کنیسه‌ها و عبادتگاههای یهودیان بابل تلاوت می‌شده است که لزوماً با قوت گرفتن فشارهای اجتماعی در بابل می‌توانست موجب فزونی تمایل به آمدن کوروش باشد. این مواعظ دو نتیجه عمده را در



بر داشت: اولاً از طریق رفت و آمد برخی یهودیان به دربار بابل و طبعاً انتشار پیشگوییها در میان امیران و سرداران بابلی، تحرکاتی برای مقابله با خطر احتمالی کوروش انجام می‌گرفت که بازتاب آن را در کتیبه مدافعه‌جویانه نبوتیید شاهد هستیم. ثانیاً آن وجهه برگزیدگی و مشروعیات الهی را که مسیحیای یهودی نیاز داشتند در اختیار کوروش می‌نهاد و به نوعی ماموریت الهی او را تأیید می‌کرد. انعکاس این امر را نیز در سنت آگادایی تلمودی یهود و همچنین کتیبه خود کوروش می‌بینیم.

اما آنچه قابل توجه است، با یک نظر در تاریخ یهود می‌شد فهمید که در میان ایشان نهضت پیامبری که از طرف توده‌های مردم تقویت می‌شده در واقع تکیه‌گاه منسبی بود برای پادشاهان تا براسلسن آن انقلابهای عظیم پدید آورند. این همان چیزی است که از چشم تیزبین کوروش نور نماد و حلانکر استفاده را از آن به عمل آورد. وقایع‌نگاری بابل، فتح آنجا را در اکتبر سال ۵۳۹ قبل از میلاد ذکر می‌کند. البته تدارکات این حمله و حملات مقلداتی از ۵ سال قبل شروع شده بود. اما در پاییز آن سال کوروش به همراه سپاهش به پشت باروهای نفوذناپذیر بابل می‌رسد. سربازان بابلی آن قدر

از استحکامات خود مطمئن بودند که تلاش سربازان پارسی در حفر زمین را به استهزاء می‌گرفتند. گزنفون، مورخ یونانی گزارش می‌دهد که قصد کوروش از این کار انحراف آب رودخانه‌های بود که از وسط شهر عبور می‌کرد. نتیجه این شد که آب رودخانه تاحدی پایین آمد که سربازان به راحتی می‌توانستند از بستر آن وارد شهر شوند. کوروش سه‌هنگام را برای حمله انتخاب کرد تا کمترین مقاومت بروز کند. محله‌های بابل با کمترین سرو و صدا و پشت سر هم سقوط کرده و نوبت به قصر سلطنتی می‌رسد. جدی‌ترین برخوردها در آنجا رخ می‌دهد و حاصل آن، گرفتاری نبوتیید و کشته شدن «بلنصر» پسر اوست.

در کل، شهر بابل به آسانی فتح می‌شود و البته نه آن طور که برخی گفته‌اند بدون خونریزی. این امر در روایات بابلی هم نایب شده است. کثرت سپاه کوروش هم امری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفته اما جالبترین نکته اینجاست که عده‌ای منتقدند کوروش خودش قبل از حمله به صورت مخفیانه به بابل رفته و از اوضاع خبر گرفته است. حل چه این مطلب را بی‌بیزیریم یا خیر، اطلاع و برآورد کوروش از اوضاع بابل امری قطعی و مسلم است.

پس از فرو نشستن غبار جنگ، کوروش فاتحانه وارد بابل می‌شود. طبق شرح لوحه کوروش مردم بابل، مهاجران سومری و کندی از وی استقبال شایانی کردند. در وقایع‌نویسی نبوتیید هم آمده است که وقتی کوروش وارد بابل شد

مقابل او برگه‌های نخل بر زمین پهن کردند. این دقیقاً همان کاری است که در حدود ۵۷۰ سال بعد یهودیان اورشلیم در برابر ورود عیسی مسیح به شهرشان انجام دادند؛ سنتی یهودی که در برابر ورود مسیح‌های نجات‌بخش تکرار شد. مردم با شادی و خوشحالی برای کوروش بوسه می‌زدند و درود می‌فرستادند. در مقابل، کوروش نیز طوری رفتار کرد که دشمنانش این پیروزی را بر وی بیخشند. او بعد از فتح بابل خدایان اقوام دیگر را به معابدشان بازگردانید و برای هر یک معبدی شایسته ساخت. پیرامون یهودیان اگرچه در لوحه کوروش صراحتاً به پایان اسارت و دستور بازسازی معبد اورشلیم اشاره نشده است، اما مکتوبات انبیا مخصوصاً «عزرا» گواه بر این است که او ضمن تعظیم و تکریم پیوه، از آستان ری مامور است تا در اورشلیم خانه‌ای برای پیوه برپا ساخته، یهودیان را به دلخواه به سرزمینشان بازگرداند و اشیای مقدس غارت رفته را باز ستاند. به هر روی کوروش سالها در بابل اقامت می‌کند و پس از لشکرکشی‌های متعدد، با گذشت ۲۰ سال از سلطنتش در اثر زخمی که بر پایش می‌نشیند از دنیا می‌رود.

فتح بابل را حداقل از دو دیدگاه می‌توان توجیه کرد: دیدگاه تاریخی چهره‌ای مقدس و برگزیده از کوروش ترسیم می‌کند. فردی که به اراده خدای ایرانی - اهورامزدا - به پادشاهی انسان انتخاب شده پادشاهی که از سوی مردوک - خدای بابل - برگزیده می‌شود تا او را به شکوه و جلال اولیه‌اش باز گرداند؛ موعودی که از جنب پیوه، مسیح می‌شود تا قوش را از اسارت به در آورد و خانه او را بر فراز تپه صیهون بازسازی کند. آیا چنین مکاشفات و محاضراتی که ادعا می‌شود، برای کوروش روی داده است؟ آیا برای او واقعا تفاوتی میان اهورامزدا، مردوک و پیوه نبوده است؟

اگر همه این مدعیات را از نظر دور کنیم، باز هم فتح بابل قابل توجیه است؟ اینها و بسیاری سوالات دیگر وجود دارد که ابزار فعلی ما برای پاسخ به آنها سقیم است. اما آنچه در دیدگاه عقلی نسبت به کوروش بایسته و شایسته تقدیر و تکریم است، درایت هر چه تمامتر وی در تبیین و تخمین اوضاع بابل است و عنصری که بیش از همه در شخصیت او قابل توجه است، احترام و ضمناً بهره‌گیری از باورهای دینی معاصر خود و تلفیق آن باورها با سیاست و کثورداری است.

اگر چه حکومت کوروش را همچون ساسانیان یک حکومت دینی نمی‌دانند، اما توازن جالبی که او در این مقطع میان دین (به تعبیری ادیان) و سیاست برقرار نموده، به مراتب موفقتر از تجربه ساسانیان است و شاید اگر ساسانیان از تسامح و تعامل کوروش درس می‌گرفتند، ضرب بقای آنها افزایش می‌یافت.



فهرست منابع

۱. انتظار مسیح‌آرد اینهمه، جولیوس کریستون، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷
۲. بین‌النهرین باستان، رزرو ترجمه هوشنگ مهدوی، نشر آبی، تهران ۱۳۶۹
۳. تاریخ ماد، ام‌دیاکونوفه ترجمه کریم کشاورز، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۵
۴. کتاب مقدس، ترجمه تفسیری انجمن بین‌المللی کتاب مقدس، تهران ۱۹۹۵
۵. کتیبه‌های هخامنشی، یکر لوکوک، نازیلا خلخالی، زیر نظر زاله آموزگار، نشر فرزان، ۱۳۸۲
۶. کوروش کبیر، آلبر شانورر، ترجمه محمد قاضی، نشر زین، ۱۳۸۰
۷. کوروش کبیر، هارولد لمبه ترجمه رضوانه شفق، نشر علم، تهران ۱۳۸۲
۸. پیوه‌ت عبدارحیم سلیمانی آردستانی، نشر آیت عشق، ۱۳۸۲
۹. قاموس کتاب مقدس، ستر جیمز هاکس، نشر اساطیر، تهران ۱۳۷۷

10. Encyclopeda Judaica,
Vol III V, Keterpublishing, 1996
11. Encyclopedia of Religions, Ekade, Part M, Marduk
12. The world's Religions, N. Smart, Cambridge, 1998